

# لائسیتہ و جنبش دموکراتیک مردم ایران



تلفیق دین و دولت در جمهوری اسلامی

اکبر سیف (بخش سوم)

دفاع از حقوق مردم، مبارزه بر علیه تبعیض و نابرابر حقوقی، برای برقراری قانون و استقرار قانونگرائی، برای دموکراسی و حقوق بشر و عدالت، از مسیر تغییر در ساختار سیاسی قدرت و جایگزینی آن با ساختاری دموکراتیک و مبتنی بر انتخابات آزاد می گذرد. حلقه مقدم در این تغییر و تحول دموکراتیک، جدائی دین از دولت است.

جمهوری اسلامی حکومتی است دینی، یعنی دین و دولت در آن تلفیق گشته اند. جلوه بارز این تلفیق رامی توان در حضور روحانیت شیعه در راس هرم حکومتی مشاهده کرد. اما مسئله اصلی، چگونگی این تلفیق، و مبنای حقوقی-سیاسی و شرعی ساخته و پرداخته شده برای توجیه نظام جمهوری اسلامی است.

واقعیت این است که جمهوری اسلامی، بر اساس نگاهی خاص، برخاسته از شاخه شیعه اثنی عشری از دین اسلام، نسبت به انسان و جامعه و قدرت سیاسی و جهان از یکسو، و به وام گرفتن یک رشته مفاهیم اندیشه سیاسی مدرن و انداختن آنها در قالب اسلامی از سوی دیگر، بنا شده است. فشرده این نگاه دینی و چگونگی آمیزش آن با مفاهیم مدرن رامی توان به روشن ترین وجه ممکن در قانون اساسی جمهوری اسلامی دید.

از نظر قانون اساسی رژیم «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست.» (اصل ۵۶). در عین حال «جمهوری اسلامی، نظامی است بر پایه ایمان به خدای یکتا و...، و وحی الهی و نقش بنیادی آن در بیان قوانین...» (اصل دوم). «دین رسمی ایران، اسلام و مذهب جعفری اثنی عشری است و این اصل

الی الابد غیر قابل تغییر است...» (اصل ۱۲). ضمن آنکه «در زمان غیبت حضرت ولی عصر...، در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه... است» (اصل ۵). «قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از: قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضاییه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت... اعمال می گردند.» (اصل ۵۷). همچنین در این نظام «کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید بر اساس موازین اسلامی باشد.» (اصل ۴)

به همین ترتیب «اعمال قوه قضاییه به وسیله دادگاه های دادگستری است که باید طبق موازین اسلامی تشکیل شود...» (اصل ۶۱). و طبیعتاً «مجلس شورای اسلامی نمی تواند قوانینی وضع کند که با اصول و احکام مذهب رسمی کشور یا قانون اساسی مغایرت داشته باشد. تشخیص این امر... بر عهده شورای نگهبان است.» (اصل ۷۲). بالاخره بر مبنای اصل ۹۱ «به منظور پاسداری از احکام اسلام و قانون اساسی از نظر عدم مغایرت مصوبات مجلس شورای اسلامی با آنها، شورایی به نام شورای نگهبان... تشکیل می شود.» در باره آزادی ها هم باید گفت که بنا بر اصل ۲۴، وجود آزادی ها مشروط به آن است که «مخل به مبانی اسلام» نباشند و یا «موازین اسلامی و اساس جمهوری را نقض نکنند».

این بحث را می توان ادامه داد، به مجلس خبرگان رهبری، به نهاد رهبری ولایت، مجمع تشخیص مصلحت نظام، مجلس شورای اسلامی، رییس جمهور اسلامی، شورا های اسلامی، قوه قضاییه اسلامی، ارتش و سپاه و نیرو های نظامی مکتبی و... پرداخت، و با استناد بر مواد قانون اساسی نشان داد که اصل در تمامی این موارد، نه با عرف و نه با کاردانی و علم و دانش و تخصص و پایبندی به موازین دموکراتیک و حقوق بشر، بلکه با وفاداری به نظام و موازین اسلامی، درجه ایمان به اسلام و رهبری، بنا بر تشخیص نهاد یا نهادهای وابسته به ولی امر، می باشد.

همین جا بد نیست به این نکته مهم اشاره شود که، قانون اساسی جمهوری اسلامی در مقایسه با قانون اساسی مشروطیت، در بحث ما، نه یک گام، که چند گام عقب تر است؛ در قانون اساسی مشروطیت مصوبه مجلس اول در مرداد ۱۲۸۵ هجری شمسی، قوای مملکت ناشی از ملت بود؛ مذهب خاصی به عنوان مذهب رسمی ایران، مطرح نگشته بود و قوه قضاییه و آموزش و پرورش از سیطره ملا ها، رها شده بود. آنچه نیز بعداً به عنوان متمم قانون اساسی توسط مجلس در تاریخ مهر ۱۲۸۶ هجری شمسی تحت فشار روحانیت تصویب و بدان افزوده شد با وضعیت فعلی متفاوت است؛ اول اینکه، با قانون اساسی جمهوری اسلامی از لحاظ میزان دینی بودن حکومت و کم و کیف آن اصلاً قابل مقایسه نیست؛ و دوم، آنچه که تحت عنوان مذهب رسمی

ایران (اصل ۱)، نقش حداقل پنج مجتهد برای انطباق قوانین مصوب مجلس با قوانین اسلام (اصل ۲)، و نیز واگذاری قضاوت در امور شرعی به علما (اصل ۷۱)، از طریق متمم قانون اساسی بدان اضافه شد، با همه التقاط ها و دوگانگی هایش در زمینه رابطه بین عرف و شرع، میان سنت و مدرنیته، میان ترقی و ارتجاع، نتوانست جوهره ترقیخواهانه قانون اساسی مشروطیت را که از جمله در برقراری حکومت قانون، تفکیک قوای سه گانه و مسئول قرار دادن قوه مجریه در مقابل قوه مقننه، اسقلال قوه قضائیه و یامتساوی الحقوق بودن اهالی مملکت در برابر قانون بازتاب می یابد، بخصوص با توجه به محدودیت های آن دوره تاریخی، بی رنگ سازد.

در رابطه با جمهوری اسلامی، چه بنا بر قانون اساسی اش و چه بنا بر سیاست ها و رفتاری که از بدو تاسیس تا کنون پیش گرفته است می توان نتیجه گیری کرد که: جمهوری اسلامی حکومتی است دینی بر مبنای حاکمیت فقه شیعه دوازده امامی بر همه قوانین کشور؛ بر اساس اسلامی کردن همه قدرت سیاسی، یعنی قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضائیه؛ و به منظور اسلامی کردن هم شئون کشور و مهم تر از همه نظام آموزش و پرورش و تعلیم و تربیت. در چنین نظامی اندیشه سیاسی مدرن و مفاهیم آن به نفع سلطه مذهب و مفاهیم مرتبط با آن، پس رانده می شوند؛ و آنجایی هم که به ناگزیر و تحت فشار زمانه و انتظارات جامعه، بکار گرفته می شوند حتی الامکان رنگ و لعاب مذهبی پیدامی کنند. چنین است که مثلاً مفهوم ملت جای خود را به امت می دهد، مفهوم دولت به نوعی خلافت تحت رهبری ولایت مطلقه فقیه، و مفهوم شهروند به مؤمن تغییر می کند. یا واژگانی نظیر ولی فقیه، ولی امر، حکم حکومتی، حاکم شرع، محارب، مفسد فی الارض، حدود و دینه در ادبیات سیاسی و قضایی دولت مردان حاکم رواج می یابد. و بالاخره مفاهیمی نظیر دموکراسی و انتخابات و آزادی و حقوق بشر یا مجلس و جمهوری و قوای سه گانه و استقلال آنها و نظایر آن از اندیشه سیاسی مدرن وام گرفته می شوند و بلافاصله با چسباندن پسوند اسلامی به آنها، همه را تغییر شکل داده و از محتوای واقعی تهی می سازند. ناگفته پیداست که مراد از اسلام در این پسوند ها و اسلامی کردن ها هم نه هراسلامی، که شیعه دوازده امامی است، یعنی نگاهی که در آن جای «امام» و «امت» مشخص است، به این ترتیب که «امت» صاحب حق نیست، «امت» صاحب تکلیف است، مکلف است و اساساً، «امت» صغیر است و نیاز به قیم دارد. در یک چنین نظامی، آنهم در این زمانه، در اغلب موارد و زمینه ها، سخن گفتن از قانون و قانون مداری، تفکیک حوزه خصوصی از حوزه عمومی و احترام به زندگی خصوصی مردم، جامعه مدنی و نظایر آن، محلی از اعراب ندارد. بی جهت نیست که جمهوری اسلامی از بدو تاسیس تا کنون، هر آنجا که توانسته

وزورش رسیده ، به نام دین و تحت لوای شریعت، زندگی عرفی و فرهنگ و سنن کهنسال مردم ایران زمین ، که ریشه در قرون و اعصار گذشته داشته، و رنگ اسلامی نداشته اند را مورد تهاجم قرار داده است. در این زمینه، اگر مقاومت نیرومند جامعه و مردم و زندگی عرفی نبود، ملا های حاکم تاکنون تیشه به ریشه هر آنچه که رنگ غیر اسلامی دارد، زده بودند.

برای روشن تر شدن مسئله بیائیم سیاست ها و رفتار رژیم دینی حاکم در برخی از مهم ترین زمینه ها و نتایج آنها را، به اختصار، بررسی کنیم.

### تبعیض و نابرابری

بنا و اساس جمهوری اسلامی بر تبعیض میان شهروندان و نابرابری حقوق گذاشته شده است. تبعیض میان «خودی» و «غیرخودی»، میان مسلمان و غیرمسلمان، میان شیعه و سنی، مابین شیعه جعفری اثنی عشری و دیگر شاخه های شیعه، میان ادیان توحیدی صاحب کتاب و ادیان دیگر، مابین مسلمان با یهودی، مابین مسلمان و مسیحی، میان مسلمان و کافر، میان بی دین و بادین. این لیست را بنا بر باورهای دینی و عقیدتی متفاوت موجود در سطح جامعه می توان ادامه داد و به وجود تبعیضات دیگر میان طرفداران ولی فقیه و مخالفان آن، میان ذوب شوندگان در ولایت و غیر آن، میان موافقان نظام و مخالفان، میان طرفداران «فتنه» و مخالفین و... اشاره داشت. این لیست بس طولانیست و هر چه از عمر حضور مذهب در قدرت، و به تبع آن تداوم دخالت حکومت در عرصه خصوصی بیشتر بگذرد، بازهم طولانی تر و طولانی تر می شود. اما اعمال تبعیض در حکومت دینی در سطح صرف برخورد فردی متمایز با پیروان ادیان و عقاید مختلف، به دلیل داشتن باورهای متفاوت، محدود نمی ماند. این مردمان، علاوه بر باورها و عقایدشان، و خواست فعالیت آزادانه، به صورت فردی و جمعی برای برگزاری مراسم و مناسک ، به گونه ای دموکراتیک و به آن صورتی که مایلند و...، در زمینه های دیگر نیز همچون سایر انسان ها فعالیت دارند. یعنی به فعالیت های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی اشتغال دارند و در هر قدم با کنترل های دستگاه اداری تو درتوی آخوندی روبرومی شوند و سیطره تبعیض را با تمام وجود حس میکنند. فراموش نباید کرد که صحبت از «حاکمیت نظامی است بر پایه ایمان به خدای یکتا...»، و وحی الهی و نقش بنیادین آن در بیان قوانین»؛ که «کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید بر اساس موازین اسلامی باشد.»؛ نظامی که بر آن است «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و...». و همه می دانند و دارودسته معمم یا مکلائی حاکم هم اذعان دارند که در این مجموعه، زن

ومرد از حقوق یکسانی برخوردار نمی باشند و زنان جامعه ما، یعنی پنجاه درصد مردم کشور ما، بنا بر قوانین حاکم، در تمامی زمینه ها، اعم از اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و قضایی از حقوق مساوی با مردان برخوردار نیستند و در هر لحظه از زندگی، خصوصی و عمومی، با تبعیض روبرو هستند. همچنین همه می دانند که باز بنا بر قوانین حاکم، روحانیت شیعه و رای همه اقشار و طبقات جامعه قرارداد. اینان به عنوان رابطین میان خلق و خدا، میان مردم عادی و خدا و پیغمبر و ائمه اطهار، به یمن ولی فقیه، خیرگان رهبری، شورای نگهبان، شبکه ائمه جمعه، دوایر سیاسی ایدئولوژیک مختلف در همه دستگاه ها و ادارات، دوایر مختلف تبلیغات و نهی از منکر و امثالهم، در راس قدرت سیاسی قراردادند. ملاحظه مکن که گماشته شده از سوی رهبر، با در اختیار داشتن اداره بنیادها و شرکت های بزرگ مالی و تجاری با ثروت های کلان، نظیر آستان قدس رضوی و بنیاد مستضعفان و بنیاد پانزده خرداد و نهاد رهبری...، از امتیازات استثنایی برخوردارند و ثروت های سرسام آوری را به تملک در آورده اند که فقط با دوران خلفا یا دوره شاهان صفوی قابل مقایسه است.

بعد از روحانیت، نوبت امتیازات «سربازان امام زمان» می رسد که در سطوح مختلف سپاه و بسیج و نیروهای نظامی و امنیتی متفاوت، تحت رهبری ولی امر و نزدیکان و گماشتگان مشغولند. اینان که از مزایا و امتیازات خاص، بویژه مالی، نظام الهی مستقر بهره می گیرند، بخش مهمی از قشر تازه به دوران رسیدگان حکومتی را تشکیل می دهند. دامنه این تبعیضات و ریخت و پاش های ناشی از آن به حدی گسترش یافته است که با وجود پنهانکاری های مسئولان نظام، اما در ابعاد توده ای بازتاب یافته است. مراجعه به اخبار بورس و مناقصه های دولتی، خرید و فروش بنگاه های بزرگ صنعتی و مالی، اخبار مربوط به اختلاس ها و فساد مالی، ریخت و پاش های گسترده و بخشش هایی که از سوی رهبر و نهاد های رژیم در جاهای مختلف می شود و گاه در سطح عموم منتشر می شود، حکایت از اوج گیری هر دم بیشتر سوء استفاده ها و تبعیضات در سطوح مختلف نظام دارند.

به این لیست باید اعمال تبعیضات قومی-ملی، که در گذشته هم جریان داشته است و در پی استقرار حکومت دینی و فشارهای دینی ناشی از آن تشدید شده است، را نیز اضافه کرد. این امر، بخصوص در مورد مناطقی که بخش هایی وسیعی از ساکنین آنها باورها و عقاید و مذاهبی غیر از شیعه دوازده امامی دارند، بیشتر عمل می کند. در این زمینه وضعیت سیستان و بلوچستان، کردستان، موقعیت ترکمن ها و اعراب ساکن ایران، چه به لحاظ اعمال محدودیت برای انجام مناسک مذهبی خویش بخصوص به صورت جمعی

، وچه برگزاری مراسم فرهنگی و یادبودها و سالگردها برطبق باورها و اعتقادات عرفی و غیر عرفی خویش به صورت جمعی ، اسفبارتر است. دامنه این تبعیضات به طور طبیعی در دیگر زمینه های این مناطق، از جمله در مورد اختصاص بودجه های دولتی و پروژه های عمرانی و رشد صنایع و توسعه فرهنگ بومی و نظایر آن، گسترش پیدامی کند. در زمینه برخورد با پیروان ادیان دیگر، وقتیکه به عنوان مثال، در شهری نظیر تهران، با ۸ میلیون جمعیت یک مسجد سنی هم وجود ندارد تا سنی مذهبیان بتوانند، به شکل جمعی در مسجد خود، مناسک مذهبی شان را بجا آورند، تکلیف بقیه روشن است. این واقعیتی است که در نامه گلایه آمیز علمای سنی مذهب به رهبر نظام، که به تائید نمایندگان کرد مجلس اسلامی هم رسیده، مطرح شده است. یا برای پیروان کلیسای ربانی در مورد انجام مناسک در کلیسای خویش، انواع و اقسام محدودیت ها، نظیر ارائه لیست شرکت کنندگان به مقامات رژیم، محدود کردن تعداد شرکت کنندگان در هر مراسم، فرستادن احضاریه برای برخی شرکت کنندگان صورت می گیرد، تا بالاخره کار به تعطیلی کلیسا بکشد، و بعد هم که به ناگزیر قصد اجرای مناسک در منازل را دارند باز با فشار ماموران نظامی-امنیتی مواجه می شوند. وضع دیگران، یعنی یهودیان و دراویش و بهائی ها و پیروان همه مذاهب دیگر و نیز بی دینان، هم به همین قرار است. در چنین اوضاعی، سخن گفتن از فقدان سازماندهی دیالوگ و گفت و شنود صلح آمیز میان پیروان ادیان مختلف، بیشتر به شوخی شباهت دارد تا نقد وضع موجود.

ضمناً باید فراموش کرد که حضور تبعیضات در جمهوری اسلامی، علاوه بر عوامل تبعیض در نظام های عرفی، در جمهوری اسلامی از توجیه مذهبی هم برخوردار است. به همین دلیل، نخست اینکه تبعیض در آن فراگیر است، دوم تا سیطره مذهب بر حکومت، تبعیض هم ماندگاری باشند.

ولی دایره تبعیض در نظام دینی حاکم، در سطح غیر خودی ها، در مفهوم غیرشیعیه مذهبیان، باقی نمانده و نمی ماند. در رژیم ولایت مطلقه فقیه، برای باقی ماندن در دایره خودی ها و برخورداری از امتیازات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و در یک کلام برخورداری از رانت های حکومتی، باید به تفسیر رسمی یعنی دولتی از دین، و نیز تصمیمات سیاسی رهبر حکومت به نیابت از امام زمان هم پای بند و وفادار بود. پای بندی و وفاداری نه صرفاً در حرف، بلکه در عمل. چنین است که طی سی و چند ساله عمر حکومت دینی، در جریان تحولات سیاسی مختلف جامعه و دولت، دایره خودی ها هم، به تناسب بسته شدن حکومت، مرتب محدود تر و محدود تر شده است و بنا بر سرشت دینی حکومت، باز هم محدود تر می شود.

استتبداد دینی حاکم، دایره تبعیض میان شهروندان را به حوزه روحانیت نیزکشانده است. با تاسیس دادرسی دادگاه ویژه روحانیت، ابزار لازم برای مهار حوزه علمیه و روحانیت در کلیت آن، فراهم گشت. دادگاه ویژه روحانیت خارج از قوه قضائیه قرار دارد و مستقیماً تحت نظروالی مطلقه فقیه و فقهای گماشته شده از سوی وی قرار دارند. دادگاه ویژه روحانیت در واقع دستگاهی است برای کنترل روحانیون در سراسر کشور و در خدمت امنیتی کردن فضای شبکه وسیع و تودرتوی روحانیت. ضمن آنکه، از طریق آن امکان «قانونی» خلع لباس از روحانیون مخالف نیز، فراهم شده است. نظام جمهوری اسلامی، با تفسیری از دین و کارکرد آن که متفاوت از تفسیر رسمی باشد، بخصوص اگر حاوی عنصری در مخالفت با رهبری نظام و چگونگی آن باشد، به شدت مقابله میکند. مقامات جمهوری اسلامی، آقای خمینی و جانشینانش و تمامی مقامات بلند پایه، تحت لوای دین و بنام مصلحت نظام، به هر اقدام تبعیض آمیز، غیر اخلاقی و جنایت کارانه ای که توانسته اند، ارتکاب جسته اند. آقای خمینی، پس از سوار شدن براریکه قدرت، به دفعات اعلام داشته بود که حفظ نظام، «اوجب واجبات» است و برای حفظ نظام، می توان بخشی از احکام دینی را تعطیل کرد. اینان از طریق به بازی گرفتن دین و باور مردم، با شوراندن بخشی از مردم بر علیه بخش های دیگر، با جلوگیری از زندگی صلح آمیز میان پیروان عقاید و مذاهب مختلف، «شبهه» نسبت به دین راهم در میان مردم دامن زده اند، پایه های آنرا عملی است کرده اند و آنرا از اعتبار سابق، که نقشی در زور در زندگی خصوصی مردم داشت، انداخته اند.

بالاخره اغراق نیست اگر گفته شود که «جمهوری اسلامی» نه فقط جمهوری مردم ایران به عنوان شهروندانی برابر حقوق نیست، بلکه حکومت همه مسلمانان ایران هم نبوده و حتی حکومت همه شیعیان ایرانی هم نمی باشد. «جمهوری اسلامی»، به اعتبار سیستم دینی اش، در بهترین حالت، حکومت آن بخش از شیعیان ایرانی است که اولاً به مکتب اصولیون تعلق دارند و نه اخباریون. دوماً تفسیر آقای خمینی و سپس آقای خامنه ای و دارودسته او را از حکومت در غیاب امام زمان، به هر دلیلی، می پذیرند. مخالفین و دگراندیشان و نیز همه آزاداندیشان با هر مرام و دین و عقیده ای، در این نظام هیچ جایی ندارند. این بحث، به هیچ وجه نافی این نکته هم نیست، که درصد معینی از جامعه، فارغ از اعتقادات و باورهای دینی و غیر دینی شان، چه به دلیل مزدوری نظام و برخورداری از امتیازات اقتصادی ناشی از آن، و چه به سبب رانت خواری و ثروت اندوزی در کادر نظام نفتی-انگلی و تجاری و سرتاپا فاسد حاکم، به قیمت خانه خرابی و فقرا کثرت مردم به ثروت های افسانه ای و نیمه افسانه ای دست یافته اند، آشکار یا پنهان، مدافع وضع موجودند.

## آموزش و پرورش، تعلیم و تربیت

برکسی پوشیده نیست که آموزش و پرورش و تعلیم تربیت، چه به دلیل تربیت فرزندان و آینده سازان هرکشور، و چه به علت وسعت تماس آن با جامعه، از اهمیتی خاص و تعیین کننده در حیات و پیشرفت جوامع برخوردار است. اهمیت این مسئله در مورد جوامعی نظیر ایران، که بخش عمده جمعیت آن از نیروهای جوان تشکیل می شود، دوچندان است. حضور بیش از ۱۵ میلیون دانش آموز، و بیش از ۳ میلیون دانشجو در کشور ما، خود گویای مسئله است. به این جمعیت جوان بیش از ۱۸ میلیون نفری، باید جمعیت چند میلیونی کودکان کشور را هم اضافه کرد که در جوامع امروزی، به طرق گوناگون و در مهد کودک ها و کودکستان ها، تحت آموزش و تعلیم و تربیت قرار دارند. دولت ایران نیز به لحاظ عرفی و قانونی، وظیفه داشته است بویژه با توجه به منابع و ثروت های فراوان و انباشته شده در کشور، در این مسیر کوشا باشد و امر آموزش و پرورش و تعلیم و تربیت فرزندان این آب و خاک را سامان دهد. ولی جمهوری اسلامی در این باره نیز، راه تحکیم پایه خود را نه در پی ریزی نظام آموزشی و تعلیم و تربیت کشور بر پایه ای علمی و متناسب با پیشرفت های امروز جامعه بشری، بلکه با بازگشت به عقب، بستن دانشگاه ها، تصفیه استادان و دانشجویان و دانش آموزان و تغییر مواد درسی و محتوای آنها، تحت لوای بازهم شریعت و انقلاب به اصطلاح فرهنگی و مکتبی کردن نظام آموزشی و علمی کشور دید. به موازات تغییر نظام آموزشی کشور، موج وسیع تصفیه در سطوح مختلف آموزشی، موج کنترل از طریق راه اندازی دوایر سیاسی-ایئولوژیک و بسیج و انجمن های اسلامی به قصد امنیتی کردن فضای آموزشی کشور در همه جا، آغاز گشت. با توسل به عناوینی نظیر وحدت حوزه و دانشگاه، روحانیون حاکم به جنگ دانشگاه و دانشگاهیان رفتند و هر آنچه که توانستند به ضرب زور و سرکوب، زیر شعار مکتبی کردن محیط دانشگاه، مکتبی کردن علوم و دانشجویان و کادر آموزشی و اداری، به کار بستند. راست این است که در این باره نیز، اگر مقاومت جامعه عرفی و مجموعه نیروهای دگراندیش و آزادیخواه، مقاومت دانشجویان و دانش آموزان و خانواده های آنان و نیز کادر آموزشی و اداری دانشگاه ها و مدارس نبود، نظام آموزشی کشور در وضعیتی به مراتب اسفبارتر از وضع کنونی اش قرار می گرفت.

حقیقت این است که جمهوری اسلامی از همان ابتدا بنا به سرشت دینی و بنا بر نابهنگام بودن تاریخی اش، همواره با بحران مواجه بوده و با بحران زندگی کرده است. و با بروز هر بحرانی در فضای سیاسی کشور، فضای آموزشی کشور هم باره افتادن موج تازه تصفیه ها بحرانی شده است

ودایره آن بسان سایر عرصه هاتنگ تر گردیده است. این وضعیت، علاوه بر افت چشمگیر نظام آموزشی کشور، سبب محروم شدن بخش وسیعی از جوانان و با استعدادترین فرزندان کشور از تحصیل، روانه زندان ها و بازداشت شدن های بخشی، و راهی خارج شدن و آوارگی بخشی دیگر از جوانان و نونهالان مردم شده است.

فراموش نباید کرد که تنها در همان اوائل استقرار حکومت اسلامی بیش از ۹۰۰۰ دانشگاهی تصفیه گردیدند و فقط در دوره مسئولیت محمدعلی رجائی در وزارت آموزش و پرورش در سال ۵۸، بیش از ۳۰۰۰۰ معلم اخراج شدند. هنگامی که وزیر آموزش و پرورش حکومت، سطح شعور و دانش خود را از طریق این عبارت به نمایش می گذارد که هدف از آموزش پرورش در مدارس و دانشگاه ها، آموزش شهادت و ایثار است و این است در سرلوحه اهداف ما در تعلیم و تربیت، آنگاه وضع رقت بار حاکم در نظام آموزشی کشور بیشتر درک می گردد. با چنین برداشت هائی از نقش نظام آموزشی و تعلیم و تربیت، آنهم در این جهان معاصر است، که در پی تعرض های مکرر علیه استادان و آموزگاران و تعویض مدام کتب درسی، پس از جنبش سراسری و اعتراضی موسوم به سبز، محدود کردن تدریس علوم انسانی در دانشگاه ها، و بعضا حذف، از سوی مسئولان نظام مطرح و اجرا می شود. سیاست ها و اقدامات دیگری نظیر نوشتن کتاب های درسی جداگانه برای دختران و پسران، یا بحث تک جنسی کردن دانشگاه ها، یا محرومیت دختران از تحصیل در برخی رشته های دانشگاهی، تعیین سهمیه دختران برای تحصیل در رشته های فنی و پزشکی به قصد محدود کردن آن، یا ممنوعیت آموزش رقص و موسیقی در مهد کودک ها، تنها نمونه هایی از طرز فکر و مشغله های دست انرکاران نظام آموزشی و تعلیم و تربیت کشور در عالی ترین سطوح می باشند.

حقیقت این است که دخالت دین در عرصه آموزش و تعلیم و تربیت، نظام آموزشی کشور را با بحرانی بزرگ و عمیق روبرو ساخته و دوگانگی و چندگانگی را در سطوح مختلف دامن زده است. کار در این زمینه و ارائه طرح و برنامه ای جامع برای پی ریزی نظام آموزشی بواقع عرفی و دموکراتیک و منطبق با پیشرفت های امروزیین جامعه بشری، موضوع مهمی است که با وجود همه تلاش های صورت گرفته، تا آنجا که اطلاعات نگارنده اجازه می دهد، کماکان در برابر کارشناسان و متخصصین امر قرار دارد. طرح و برنامه ای که سیادت هیچ دین و مذهبی را در این قلمرو حیاتی برنتابد، و با عزیمت از منافع مشترک همه مردم به مثابه شهروندانی با حقوق برابر، تنها دغدغه اش آموزش و تعلیم و تربیت فرزندان مردم بر مبنائی علمی و پیشرفت و توسعه ایران باشد.

## وضعیت قوای سه گانه و استقلال آنها

در ساختار سیاسی جمهوری اسلامی، بر خلاف ادعای مقامات نظام، سه قوه مستقل جدا از هم، وجود خارجی نداشته و ندارند. این، روحانیت شیعه پیرو آقای خمینی و سپس خامنه ای و همدستان و وابستگان آنها هستند که با انحصار قدرت، تمامی سه قوه مقننه، قضائیه و مجریه را تحت فرمان و کنترل خود قرار داده اند. جمهوری اسلامی، همانطور که قبلاً گفته شد نظامی است الهی، بر مبنای ایمان و وحی و امامت. حکومت متعلق به امام زمان است و در غیاب امام زمان، رهبری و اداره نظام، یعنی ولایت امر و امامت امت، بر عهده یکی از فقهاست که در مقام ولایت مطلقه فقیه قرار می گیرد. او، به عنوان نایب امام زمان به رهبری جامعه، از جمله سه قوه، اشتغال می ورزد. پس قوای سه گانه نظام نه مستقل، که تحت امر و نظارت ولی فقیه قرار دارند.

مجلس خبرگان که وظیفه تعیین رهبر یا شورای رهبری و نظارت بر فعالیت های وی را بر عهده دارد، مرکب از روحانیونی است که باید از فیلتر شورای نگهبان گذشته باشند و از این طریق به تائید رهبری رسیده باشند. بنابراین ولی فقیه از طریق نهاد شورای نگهبان، به انتخاب روحانیونی که باید بعداً او را انتخاب و کنترل کنند، اقدام می کند. یعنی ولی فقیه از طریق شورای نگهبان و روحانیون مورد تائید آن، هم خود را به عنوان رهبر برمیگزیند و هم بر کارهای خود نظارت می کند. در این دایره بسته، که همه چیز، از ولی فقیه شروع و به وی ختم می شود، طبیعی است که استقلال قوا، که در اصل ۵۷ قانون اساسی بدان اشاره شده است، در اصل ولایت مطلقه فقیه ذوب گردیده و در حد حرف باقی می ماند.

همین دور بسته، به نوعی دیگر، در مورد انتخابات و جایگاه آن در جمهوری اسلامی، صادق است. در این زمینه، باید توجه داشت که استقلال قوا در آن نظام سیاسی ای معنی پیدا می کند که بواقع دموکراتیک باشد؛ یعنی برگزاری انتخابات آزاد، با شرکت شهروندان برابر حقوق، در آن نقش محوری داشته باشد. این درست است که به انتخابات در قانون اساسی رژیم اشاره شده است و توسط مقامات رژیم هم گاه به گاه مطرح می شود؛ اما این یک روی مسئله، آنهم ظاهر آن، است. روی دیگر آن، این است که در نظام الهی نوع شیعه، که امامت از اصول اعتقادی آن می باشد، امت صغیر است و مکلف، و شیوه کاربرگزینش از بالا، انتقال از پدر به پسر، یا باقی ماندن مقام و موقعیت در قبیله و فامیل، بخصوص در امر ولایت امر و امامت قرار دارد. اساساً، در اندیشه سنتی و نظام های برآمده از آن، این روابط خونی، عصبیت های قبیله ای یا کاستی و پیوند های سرزمینی هستند که نقش تعیین کننده در واگذاری مسئولیت و تنظیم

سلسله مراتب حکومتی ایفا می کنند. این موضوع، در فقه شیعه، با تکیه بر اصل امامت، توجیه مذهبی، و بدین ترتیب ماندگار، پیدا کرده است. آوردن انتخابات به عنوان یکی از مهمترین مفاهیم اندیشه سیاسی مدرن، در واقع تحت فشار زمانه، بخاطر رشد جامعه و سطح توقع و انتظار مردم بوده است. واقعیت این است که برخورد آقای خمینی و دیگر مقامات نظام به امر آزادی ها و انتخابات، از همان ابتدا بمثابه امری تاکتیکی بوده است. برخورد این آقایان با آزادی ها و اصل انتخابات، در شرایط مختلف، متفاوت بوده است؛ قبل از گرفتن قدرت، آقای خمینی، ندای آزادی حتی برای مارکسیست ها و برگزارکنندگان انتخابات آزاد سرمی داد. حتی می گفت روحانیت را با حکومت کاری نیست و جای روحانیون در قم و پرداختن به دین و امور معنوی مردم است. پس از قدرت، در اوایل کار که هنوز شور انقلابی ناشی از سرنگونی استبداد سلطنتی برقرار بود و نهاد های سرکوب استبداد دینی هنوز پانگرفته و مستحکم نشده بودند، آزادی های نسبی برقرار بودند و انتخابات نیمه آزادی هم برگزار می شد؛ اما پس از این دوره کوتاه و موقتی، یعنی از وقتی که روحانیت پیرو خمینی به طور کامل براریکه قدرت سوار شد، قانون اساسی اش را تنظیم و به تصویب رساند و دولت مورد نظر خود را تشکیل داد و نهاد های سرکوبش را سازمان داد، داستان فرق کرد. در تمامی این دوران، که بواقع دوران حیات نظام جمهوری اسلامی را تشکیل می دهد، آزادی و انتخابات، فقط برای طرفداران نظام، یعنی برای آن بخش از پیروان شیعه دوازده امامی که با قانون اساسی رژیم، با ولی فقیه و تفسیر وی از حکومت دینی موافق بوده اند یادر برابر آن تمکین کرده اند، وجود داشته است و انتخابات، هرگاه رقابتی هم بوده، فقط در میان خودی ها بوده است. واضح است که نهادهای برآمده از درون انتخاباتی از این دست، نمی توانند مستقل عمل کنند، چون مستقل نیستند. استقلال نیازمند تکیه گاه است، و این تکیه گاه به پشتوانه وجود برابر حقوقی و رای آزاد شهروندان و برگزارکنندگان انتخاباتی آزاد و منطبق با موازین شناخته شده دموکراتیک است که تامین می گردد. نهاد های به اصطلاح انتخاباتی جمهوری اسلامی، در بهترین حالت، نقشی در حد توزیع قدرت میان دستجات سیاسی وابسته به نظام و باند های گوناگون حکومتی، و تعیین سهم هر یک در ساختار سیاسی حاکم، ایفا کرده و می کنند. این نقش هم، به تدریج و در پی بحران های مختلف حکومتی و فشرده تر شدن حکومت، محدود و محدودتر شده است. آخرین این موارد، به سال ۸۸ و بروز جنبش سراسری موسوم به سبزرمی گردد، که تا مرحله به چالش کشیدن ارکان نظام هم پیش رفت، ولی به دنبال راه افتادن موج سرکوب گسترده و به شدت خونین مردم و رانده شدن جناحی از حکومت، فعلا به عقب نشسته است.

نگاهی به موقعیت قوه مقننه نظام، یعنی مجلس شورای اسلامی که به دلیل «انتخابی» بودن «نمایندگان» باید «مستقل ترین» نهاد نظام باشد، به نحو روشنی گویای به اصطلاح اسقلال قوادرییم فقهاست. از شرایط کاندیداتوری شروع کنیم. اگر برای کاندیداتوری نمایندگی مجلس اسلامی، در ابتدای شکل گیری نظام، پذیرش قانون اساسی و گاه التزام بدان کافی اعلام می شد و سپس نوبت به خوان دوم، یعنی عبور از فیلتر شورای نگهبان مطرح می گشت، چندی بعد شروط دیگری بدان اضافه شد. پذیرش قانون اساسی، به سمت پذیرش آن با تاکید بر «اصل مترقی ولایت مطلقه فقیه» و نیز پذیرش رهبری کنونی نظام سوق پیدا کرد؛ نظارت استصوابی به وظایف شورای نگهبان در تصفیه کاندیداها، جهت مشخص تری بخشید؛ همه اینها هم بسته به وضعیت با قید و بند های دیگری توأم گشت که آخرین ها، در انتخابات مجلس نهم، مرزبندی با جریانات «فتنه» و «انحرافی» و «سران» آنها بود. حاصل آنکه به عنوان مثال، در مجلس نهم، حتی اصلاح طلبان مذهبی طرفدار آقایان موسوی و کروبی، کسانی که سالیان متمادی در مقام هائی نظیر نخست وزیر و ریاست مجلس اسلامی مسئولیت داشتند، از اجرای بدون تنازل قانون اساسی دفاع کرده و می کنند و رویای بازگشت نظام به دوران طلایی امام راحل را در سر می پرورانند، هم امکان شرکت نیافتند. مجلس برآمده از چنین انتخاباتی، بطور طبیعی مجلسی است وابسته به رهبری نظام و مرکب از افراد وابسته به نهاد های اصلی قدرت، یعنی روحانیت دولتی و سرسپرده ولی فقیه، و سپس نهادهای نظامی-امنیتی رژیم یعنی سپاه و بسیج و وزارت اطلاعات. همه قوانین و لوایحی که از چنین مجلسی تراوش کنند، علاوه بر آنکه به روال سابق باید مطابق اسلام و منبعث از فقه شیعه دوازده امامی باشد، می باید بیش از گذشته منویات و آمال ولی فقیه و نهاد های سرکوب نظام را بازتاب داده و پاس دارند. در چنین روالی است که دولت دینی با مجالس دینی اش، باشتابی هر دم بیشتر از قبل، جامعه را در مسیر تشدید تبعیض ها و نابرابری ها، افزایش بی حقوقی ها و بی قانونی ها و قانون شکنی ها، گسترش فقر و فلاکت و ننداری و بیکاری در سطوح میلیونها مردم کشور، گسست شیرازه امورات اقتصادی، و همزمان «اسلامی کردن» همه شئون کشور مطابق میل ولی امر مسلمین، که گسترش بی سابقه اعتیاد و فحشا و فساد و قاچاق از جلوه ها و نتایج آن است، سوق داده است.

وضعیت در قوه قضائیه نظام هم چیزی نظیر قوه مقننه و حتی اسفبارتر از آن است. در شرایطی که جامعه بحران زده و به شدت بهم ریخته ما، بیش از هر زمان دیگری نیازمند قانون و قانونگرایی و برابری در مقابل قانون است و برای این منظور، دادگستری مستقلی را طلب می

کند، هیچ نشانی ازدادگستری مستقل در نظام دینی حاکم به چشم نمی خورد. در این قوه هم، از همان آغاز، تصفیه مسئولین و مقامات قوه قضائیه و حقوقدانان، بر اساس اعتقاداتشان، و نه تخصص، بود که آغاز گشت. کانون مستقل و کلا، که می توانست نقشی شایسته در تاسیس دادگستری مستقل و کارا داشته باشد، بجای تقویت، با انواع و اقسام مشکلات و دخالت ها مواجه گشت. با دادن مقام و مسند قضاوت به ملایان در سطوح مختلف، نظیر حکام شرع و دادستانی و ریاست دیوان عالی کشور، روحانیون فاقد تخصص ارکان قوه قضائیه را در دست گرفتند تا به اصطلاح عدل علی را در جامعه بگسترانند. عرف و حقوق بشر و عدالت در قضاوت، جایش را به فقه شیعه و تفسیر خاص از آن داد. آئین های دادرسی و قوانین مدنی-حقوقی و کیفری-قضائی، و به همین ترتیب قوانین خانواده، حقوق زنان، همه و همه بر اساس نابرابر حقوقی و تبعیض شکل گرفتند. خلاصه کلام اینکه، فقدان بی طرفی دولت در این زمینه، فقدان تخصص و سوء مدیریت، همگی دست به دست هم داده و راه را بر رشد بی عدالتی در جامعه، انباشت پرونده ها، سرریز شدن زندان ها از زندانیان، به هم ریختگی اوضاع و رشد اعتراضات، گشود ه اند. به گونه ای که خود مقامات رژیم هم، ناتوان از حل مشکلات، در کلاف سردرگم آن گرفتار آمده اند و از سر ناتوانی، هر از چندگاهی پای امام زمان و نزدیکی ظهور وی را پیش می کشند.

با آن قوه مقننه و این قوه قضائیه، تکلیف قوه مجریه نظام، که طی ۸ سال ریاست آقای خاتمی، به قول خود ایشان به عنوان تدارکچی، در راس آن قرار داشتند و اینک ۷ سال است که آقای احمدی نژاد به یمن حمایت رهبر، در راس آن خیمه زده اند، روشن است. در قوه مجریه نیز از همان آغاز استقرار رژیم، موج «پاکسازی» دگراندیشان بود که همراه با استقرار دوایر سیاسی ایدئولوژیک و یک تازی انجمن های اسلامی راه افتاد. نیروهای متخصص و کاردان اخراج و نیروهای «مکتبی» و نزدیک به روحانیت حاکم، زمام ادارات را بر عهده گرفتند. تبعیض در این قوه نیز همچون سایر قوا، و زمینه ها از سر تا ذیل عمل می کند. به عنوان مثال، هیچ ایرانی اهل تسنن یا یهودی یا مسیحی و یا باورمند به آئینی دیگر نمی تواند برای رئیس جمهوری حتی کاندید شود که اصلا کار به تائید صلاحیت بکشد یا نکشد. دیگر اینکه هیچ زن ایرانی حق کاندیداتوری ندارد. در انتخاب اعضای کابینه هم باز به همین ترتیب هیچ وزیر غیر شیعه، هر چند صلاحیت سیاسی و تخصصی داشته باشد، به کابینه راه داده نمی شود. بی جهت نیست که قوه مجریه مکتبی و امام زمانی نظام، از هر لحاظ، نظیر سوء مدیریت و فقدان برنامه ریزی، فساد گسترده و باند بازی، بی عدالتی و اعمال تبعیض، بی قانونی و قانون شکنی، فقدان کارائی، ترویج خرافات و غیره، آئینه تمام نمای نظام جمهوری اسلامی

و آمیزش دین و دولت در ایران است.

از رسانه ها و مطبوعات مستقل، در جوامع پیشرفته و دموکراتیک، به عنوان قوه چهارم یاد می کنند. در ایران تحت سیادت ملا ها اما، رادیو و تلویزیون و اکثر قریب به اتفاق رسانه ها و مطبوعات و نهاد های تبلیغاتی و انتشاراتی ها، به هزینه مردم، در انحصار حکومت دینی قرار دارد. این ولی فقیه و گماشتگان وی هستند که رسماً و علناً همه امکانات اطلاع رسانی و تبلیغی - ترویجی مملکت را در چنگ خویش گرفته اند و به ضرب زور، سعی در تسخیر فضای فرهنگی جامعه دارند.

در نظام دینی تحت امرنایب امام زمان، اگر از قوای سه گانه مستقل خبری نیست، اگر از رسانه های عمومی و مطبوعات مستقل خبری نیست و همه چیز تحت سیطره ولی فقیه و نهادهای نظامی-امنیتی قرار دارد، اما جنگ و دعوا میان نهادهای واباندها و مقامات حاکم، بر سر مناصب، منافع و موضوعات مختلف، همواره وجود داشته و دارد. تاسیس نهاد های مختلف برای پادرمیانی میان سه قوه و کاهش دعواها از طریق ریش سفیدی، به همان ترتیب که تاکنون بی اثر بوده، در آینده هم موثر نخواهند بود. مشکلات و تناقضات جمهوری اسلامی به عنوان نظامی نابهنگام، اساسی تر از این است که با این رشته نهاد سازی ها و روش ها حل گردند.

## نتیجه گیری

اینک تجربه سی و چند سال تلفیق دین و دولت در قالب جمهوری اسلامی، در مقابل مردم قرار دارد. در این فاصله، آن بخش از مردم ما، که شیعه مذهب هستند، به همراه سایر مردم، شاهد بوده اند که چگونه دینشان بازیچه دست روحانیون قدرت طلب و هم پالکی هایشان در سپاه و بسیج و وزارت اطلاعات قرار گرفته است. آنها دیده و می بینند که تحت لوای مذهب مردم، چه سرکوب ها و چه جنایات و چه تجاوزاتی به حقوق مردم توسط رژیم فقها صورت گرفته و می گیرد؛ و چگونه مردمان صاحب باورها و مذاهب گوناگون، تحت تاثیر تبلیغات و سیاست های روحانیون حاکم بر علیه هم شورانده می شوند. حقیقت این است که شرایط زندگی صلح آمیز، از جامعه، به صرف وجود اعتقادات و باورهای گونه گون، رخت بر بسته است. علاوه بر این، در کادر حکومت دینی مستقر، هر دم بحران های تازه ای، در سطح ملی و نیز منطقه ای، آفریده می شود و کشور و جامعه را با مخاطرات جدید و جدید تری روبرو می سازد، که این خود بحث جداگانه ای می طلبد.

مسئولیت اصلی روز این وضعیت به شدت غیر قابل تحمل، بحرانی، شکننده

وپرمخاطره، با حکومت جمهوری اسلامی می باشد. این نکته ای است واضح وهردم مردمان هرچه بیشتری بدان پی می برند. زیرا که تبعات تبعیض آمیزوظالمانه وفاجعه بارتلفیق دین ودولت، چنان که وصف آن گذشت، نه فقط درعرصه های سیاسی واقتصادی که درکاروزندگی روزمره مردم گریبانگیرآنهاست. دفاع ازحقوق مردم، مبارزه برعلیه تبعیض ونابرابر حقوقی، برای برقراری قانون واستقرار قانونگرائی، برای دموکراسی وحقوق بشر وعدالت، ازمسیرتغییردرساختارسیاسی قدرت وجایگزینی آن باساختاری دموکراتیک ومبتنی برانتخابات آزاد می گذرد. حلقه مقدم دراین تغییروتحول دموکراتیک، جدائی دین ازدولت است. این است آن خواست همگانی ای که هردم بیش ازگذشته درسطح جامعه فوریت وضرورت می یابد. جدائی دین ازدولت درایران، یعنی رفع تبعیضات دینی واعتقادی درسطح مردم واجامعه، یعنی حرمت همه ادیان ومذاهب رابه یکسان پاس داشتن، یعنی آزادی اندیشه وبیان آنهاکه به هیچ دین ومذهبی باورندارند، یعنی تفکیک حوزه خصوصی ازحوزه عمومی وحذف سیطره دین برحوزه عمومی. جدائی دین ازدولت در ایران، یعنی دفاع از بی طرفی دولت درقبال ادیان ومذاهب مختلف، یعنی گسترش این بی طرفی درهمه عرصه هاوبویژه درعرصه قانونگذاری، آموزش وپرورش وتعلیم وتربیت، ودادگستری وقضا. جدائی دین ازدولت درایران، یعنی جایگزینی قانون اساسی کنونی باقانون اساسی جدید ودموکراتیک توسط نمایندگان مردم بمثابه شهروندانی آزاد وبرابرحقوق. جدائی دین از دولت درایران، یعنی عودت روحانیون شیعه مذهب به مساجد وحوزه ها، یعنی انحلال همه دوایرسیاسی- ایئولوژیک وانحلال همه دوایرامر به معروف ونهی ازمنکرونهاذهای مشابه... بکوشیم باتوضیح جوانب گوناگون این خواست ونحوه استقرارآن درایران، به سهم خویش به جنبش دموکراتیک وآزادخواهان میهنمان، عمق وغنای بیشتری ببخشیم.

مرداد ۱۳۹۱ برابر با اوت ۲۰۱۲

---

\*منابع مورد استفاده درنگارش این سه مقاله، علاوه برمقالات تحلیلی مختلف، وگفت وگو با برخی از دوستان بسیار عزیز و بهره گرفتن از نظرات آنان، عبارتند از:

۱- تاریخ مشروطه ایران: احمد کسروی ۲- تاریخ بیداری ایرانیان:  
ناظم الاسلام کرمانی ۳- اندیشه ترقی وحکومت قانون عصر سپهسالار:  
فریدون آدمیت ۴- دین ودولت درعصرمشروطیت: باقرمومنی ۵- تاریخ  
ایران مدرن: یرواند آبراهامیان ۶- نظام حکومتی جمهوری اسلامی  
ایران دین، قانون ومطلقیت قدرت: اصغر شیرازی ۷- تشیع وقدرت

درايران: دڪٽر بهزاد ڪشاورزي ۸- نظم نوين روحانيت درايران: مهدي  
خلجي ۹- لائيسٽه چيست؟ ونقدي برنظريه پردازي هاي ايراني درباره  
لائيسٽه وسڪولاريسم: شيدان وثيق ۱۰- لائيسٽه «بنيا د هاوهدف هاي  
آن» : محمد حسين صديق يزدي